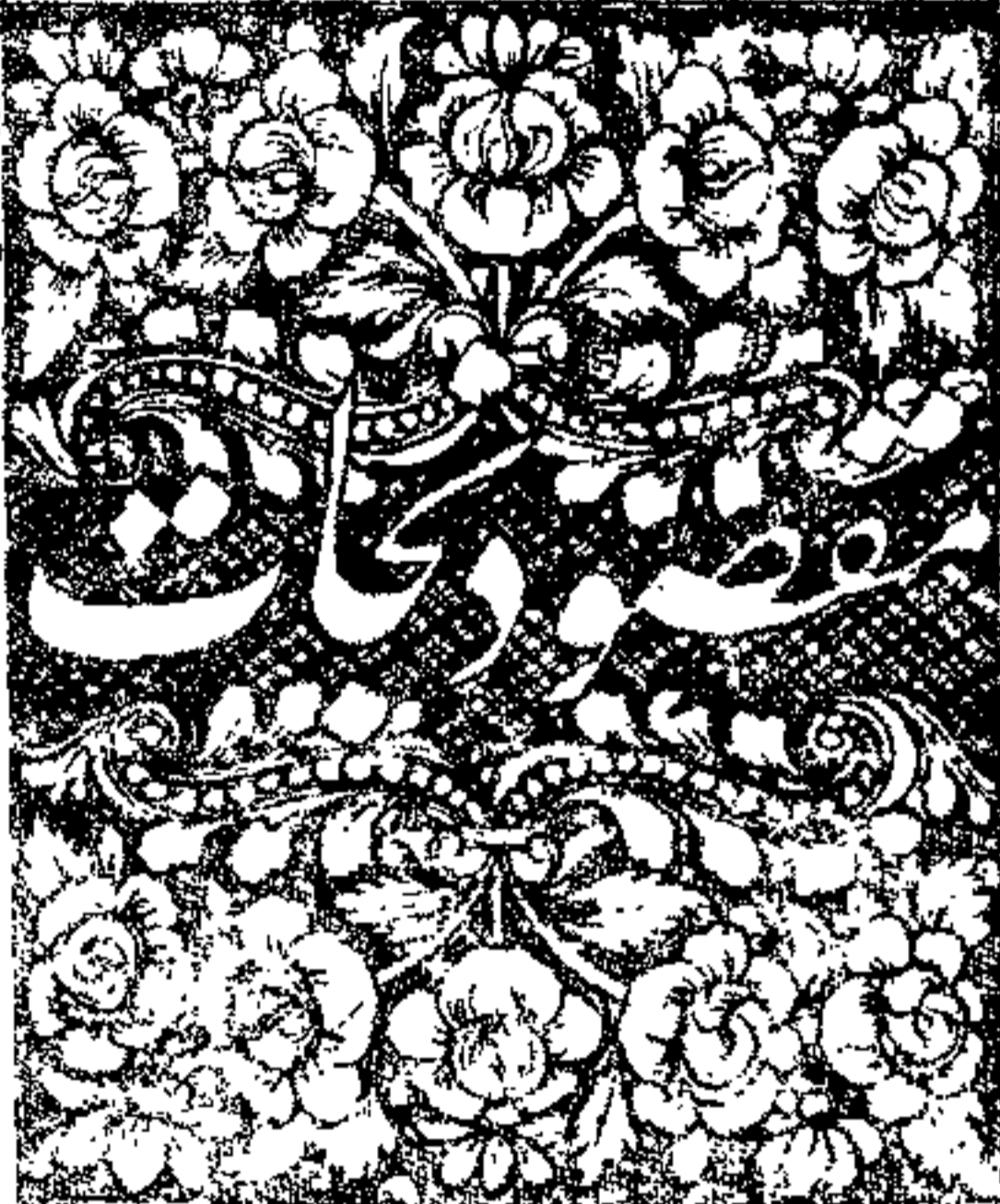


صنایع کرم کا فضل خلاصہ و زمانہ
پہون سے عین نون و نون عین نون

نستور شکر و زنگار در ناقب جناب سید کریم علی مراد خان صاحب صاحب مورخ



خونگہ از عیانان شیر خاں سید صاحب مورخ و صاحب مورخ صاحب مورخ

مطبعہ میثراک
در نون میثراک





از آنجا که این کتاب در روح امام المشرق و المغرب اسد الله الغالب علی ابن
 ابی طالب است عاشقان علی و مجانبان آن ولی را باید که نقد جان فروخته کتاب هدایت
 را خرید فرمایند و به تحفظ کوشند نویسنده و وظیفه خود گردانند اگر کسی خواند بشنوند
 پیش چشم خود همه وقت نگاه دارند عینک چشم خود دانند و مصلحتان را بجایه گردانند
 تعلیم و هدایت را که جناب سرور اینها محمد مصطفی احمد مجتبه صلی الله علیه و آله و سلم
 ارشاد و ایضا باید بر آینه کرده است الله تعالی فضائل علی ابن ابی طالب را اینقدر
 که شکر او حواصی خدا بگیرد نمی تواند پس هر که بیان سازد از روی یقین یک فضیلت
 از فضائل او بگوید الله بجز آن ثباته نماند و استقبال و بر او اگر تائید آن در قیامت
 بگناه نفلد و اگر نویسد کسی یک فضیلت از فضائل او طالع برای او استغفار
 کند تا آخر آن کتابت باقی ماند و اگر کسی بشنود فضیلت از فضائل او بگوید الله
 آن گناه وی که گسب کرده است از گوش و اگر کسی نظر کند بر فضائل کنوید وی
 بخشد آن گناه وی که گسب از نظر کرده باشد بعد از آن فرمود جناب رسول
 مشهور که نظر کردن بر جانب علی عبادت است و ذکر کردن وی عبادت و قبول
 از او عبادت است و عبادت او عبادت است و عبادت او عبادت است و عبادت او عبادت است

قسم اول

سید محمد حسین نقوی عفا عنه



مطلع هر سپهر دین علی المرتضا
کیست در عرش و شرف مثل امیر المومنین
چو رسد در وجود حاتم خویش احمد را اگر
یافتی ختم المسلمین بر پیش در بیت اکرام
گشت کو پیداسوای بولحسن گان جهان
بود چون احمد حسد زوجه لبان فاطمه
نیم خور ز نبت حبه حیدر چون خور آتش بطلب
نیست افضل از علی المرتضی در کائنات
هر چه جان بود سلطان سل را بحر خود
نیست اولوالعمری دیگرین بعد از محمد نبی
هست احمد گریه سلطان العبدین مثل او
نیست اهل بیت احمد از احادیث رسول
عقد مثل آدم و حوا خدای کائنات
کی گویم فرق با پیغمبر و حیدر نبی
در شب مزاج احمد بر سر عرش برین
تا رک لذات دنیا بود سلطان عرب
بود یورش دشمنان دین اعدا چون
جز علی اسرار حق گفتی نه زبان ختم الزمیل
تا آن روزی شد ایام که هر دو چشم خود
فاطمه در آسیا سالی اگر نشسته بجناب
که توانستی کشیدن تیغ بر سبط نبی

چرخ دوشش خواجه عالم را خیم اعتقاد
حق بفراید علی را نفس احمد مطلقا
دال در قرآن بر وجود علی شد علی آما
یای حیدر با حسین بر دوش محبوب خدا
نفس نگیرد شد بمحض شه آرض و سما
نیز فرزندان چون حسین جز حیدر رگرا
هست این معنی زار شاد و شاد لولا که
نعم خود گوید علی را حضرت خیر الورا
داشت یک یک بر علی مرتضی آزار و
جز علی نبود رکوع خاتم بسا کل کرد عطا
حیدر و صفدر راهم گویند شاه اولیا
جز علی و فاطمه حسین شد طایه هر را
کرد حیدر را حقوق عرش با خیر النساء
علی سنی ز نامش گفتم بار بار
حیدر که آرا را بشنید از پرده صدا
بود جزنان چون سده دیگری اود را نمذا
زندگی کرده بسراک نبی در اتروا
باختی در دیگری سینه جز علی چون آن دعا
مالد این عهد تصیصت از روضه آل عبا
خود بخورد می بود از عجب از گردان آسیا
گر شدی آن مشاه نه پانصد تسلیم ضیا

آری در بیان شریفی که
ز بنا و صفات او است
عنه علی و علی مرتضی
خوب علی را از بنو هاشم
عنه علی و علی مرتضی
که برگاه از امام سید مظلوم
نیستند حسین را با علی و فاطمه
کشیدند آن تظلم بر بیگانه
دانشان صفه اهل بیت
از بیان جاری فرمودند
که ختم از آیدین از اهل بیت
توفیق فرمود که تواند
اصح از زمان من هستی
اهل بیت حسین چو امان
بشد که در حدیث
۱۴

صحیفه فضل ۱۲
 حضرت علی علیه السلام
 در بیان فضیلت خود
 فرمودند که من
 در دنیا و آخرت
 بر هر مسلمانی
 برتری دارم
 و هر که مرا دوست
 دارد خداوند او را
 دوست دارد
 و هر که مرا دشمنی
 کند خداوند او را
 دشمنی خواهد کرد
 و من را دوست داشتن
 از هر چیزی بهتر است
 و من را دشمنی کردن
 از هر چیزی بدتر است
 و من را دوست داشتن
 از هر چیزی بهتر است
 و من را دشمنی کردن
 از هر چیزی بدتر است

نام زان که از حیدر را شده در اهل دین
 آمده آید گفته اند خاص در شان علی
 و در حیدر تن حزین خود را در عین ستم
 جانشین احمد علی را کرد و در خم غدیر
 از خدا محبوب تر بود نه حیدر را کسی
 هست ز بر عرش هر چیزی بر سیدان زمین
 گشت تاج خزان ظلم اعدای سبب
 گفت در شان علی با لمرضی نیران پاک
 چه نکاشد کیمیا خدام حیدر را بود
 گشت در باب خلافت آخری زانلی ز جرح
 جانشین خمیر علی کردی که ختم الرسل
 داد بر فطرس را ایزد کرد تقصیرش معاف
 چون شود افضل آن فرغ نام دین گامگاه
 بعیت حیدر با اهل کفر صان آید پدید
 گفت پیغمبر زامت مسکنارم بعد خود
 جانشینان پیغمبر را خداست و اولین
 گفت لولا امر رضی بودید لا هر دو طیب
 خانه زار حق بود هر کس بن علمین
 حق گرفته عهد کرده بهرت آل پاک
 داد قدرت آنقدر حیدر را نیران کوچ
 جستجو بهر دوای من نباید از طیب
 بعد محبوب خدا افضل ترین کائنات
 گردیدند حکم بازوی امام المرسلین
 از محمد تا امام عسکری زیر فلک
 ز گری جملوه پدید آید ز خاصان آنکه
 بود بهر سر دمی بیانی زان ستمبر را
 گری نورشید عشره کمد برین اثر

علی علیه السلام

چون مگر حمله بر کفاز کرده در غزای
 سر جو عمر عیب دور اسانه از تن جدا
 بود عجب خود و سخای آن بران در جی خدا
 هست در قرآن مضمون آیه بلغ که
 داد چون حسین نیران زان آید گدا
 گفت بر منبر ز اهل ایمان حیدر را
 در گل تر شبر و شمشیر باغ صفا
 از گروه اهل ایمان ریشنا اگر تم تقا
 چشم لطف بر رضی آنان را کرده کیمیا
 در مکان بر رضی ظاهر زوا نغمه آوا
 نبود افضل از علی نه هیچکس در اتقا
 تن بالیده جوان از عهد شاه کرد
 ذرت حیدر بود نخر انبیا و اولیا
 کون مطلقا که باشد از علی الکفرا
 یک کلام الله دیگر محبت ز یاد می
 از علی تا امروزتین بود خیر در دود
 بود در شینجین چون یک در کفالت
 جای رقت که زنده فرق او تیغ جفا
 بعدا حمد کردند لیکن کسی آنرا وفا
 در کند بیار چه ذکر نزد او شهنشاه
 نام حیدر هست در امر انس مومن دوا
 نیست ای احباب در عالم ز حیدر را سوا
 در نزد با ندر زمین زیر فلک هرگز نوا
 شد شمشیر از ظلم بر حصو هر چه خطا
 دور کرده گزاید چشمه طاهرین عطا
 و پشت از نیران جوان بی نظیره امید تقا
 دار ما با اسد علی المرسلین زیر نوا

۱۲
 ۱۲
 ۱۲

صفا گوید هر که که از علی فرزند
 عزوه بدو آید چه چیز در پیر العلم
 بودی سر برین ز مسلم هیچکس اندرین
 گزیند فلک لطف حیدر موسی را درین
 بود عداوت پر قدر با موی از ابن علی
 گفت بهر صبر حیدر را چه بد خوید بول
 بود عداوت با او هر چه خواست بر سر خاتم
 کرد محمود کجید هیچ سالی در آن گه
 پر شود دزدی زمین گریه را عداوت لعین
 بیل باغ مراد مرتضی ام زینت
 زنده کرد سگ کن و او وی امیر المؤمنین
 کج فرزند علی فرزند از کعبه از آن
 شد شهید هر کس که بر او حسین است
 ای شیخ ترسد نه ز اعدای علی بن شیر
 تا آنکه بدی ز آدم را خدا توبه قبول
 رفتی بر منبر جواد اطعم عرب و عجم
 حال بجاری من کن عرض از عیسی من
 داشت بر عیسی خورشید درین بین است
 نیست اعمال جهان در شرف و شرف نگار
 غلبه تو بر فرشتگان هر کس که کند سلطان
 چه خواهد بود آن سراج خورشید و سون
 معن بر اعدای تو کرد و در پانچ سال
 با لب تشنه حسین ابن علی یون شهید
 کرد صدر مرتضی در خواتک و خود بینی
 بود در عالم نفسا یا نه کسی مثل سگ
 زید پند فضل را کرده بناد او را خفا

ضحاک فواید بران شیر خدا روز جزا
 از اجنه کرد امیر المؤمنین تنها و عا
 گریه اهل کوفه از آن مظلوم نمودی و عا
 بود ممکن نه برود نیل از موسی ثنا
 نوع نمودن شمر سبط نبی را از قفا
 کرد اندیشه مگر حزی درین ستر خفا
 جانشین کردی ز شتر امیر سلیمان او را چرا
 داد بر سائل نهای برادر دولت سرا
 نیست اندیشه مرا گوید شتر نیمبر کشا
 گلشن فردوس را آید همی ز خوش فضا
 بهر خطبه گشتی بر منبر جوان رونق فزا
 آمد در حج جوهر قتل آن اهل ربا
 یافت زیر تیغ خود آن لذت آب بقا
 هر که از ناید حق حیدر با ماسخ در عا
 خواندی گزیده چاره معصوم را آن در عا
 گشتی بعد چه حیدر در آن گهر زینت
 چون شود سوزی بخت گزیده تو امیر با جفا
 گشت عباد الله را از ابن قدم او شفا
 لیک است حیدر که در در محشر و قاف
 یا غنی غنی تر از این شتر زید که رسا
 آیه است اندی تا دل بستان تو تنها
 من بر اعدای دین زید چه عیب تو با
 میخورد خون در غم از آن بدل و کرم حفا
 بود غریزه صفت حیدر چه از تصد عیسا
 گفت احمد حیدر گزار عالم در قضا
 از پیش چون با غلوار کنی داد او را خدا

صلوات الله علیهم
 ائمه العظام علیهم السلام
 صلوات الله علیهم

نیست از طغیان شتر امت احمد دریم
 ملتفت شد نه سوی دل بند چون در چو فتاد
 رفد و شب شکست بندار را در دل بسته
 غیر گلزار جهان قیمت نه بر گزید بگره
 آئی در گلشن اگر تفریح را از شرط شوت
 گر شود اسرار تو نه از اسرار امیر المومنین
 بود در راه خدانه سرتراشاید در بیخ
 ز بهر طاعت کار آرد نه بتوا صلوات
 ادرش احمد مصطفی نه با علی تناسل
 در رنگ آید نظر غور شید از خجالت گسار
 از بی نظیر آن است در جهان عالیقدر
 با علی نمودر آموخت گفت بزوان با بی
 کرد بزوان نه بجا ذکر امیر المومنین
 مونس را که نموده آسمان رفد
 از بیع البطن بوده فیض بزوان از ان
 هست که در پان سوی گفت شایع
 قوت بازوی احمد مورو داس بقوت
 چه محبان علی را بیم از نار سقر
 پست مروی بودی که در غیبه احمد پیکس
 شیرین ساقی کوثر شافع بوم الحساب
 یافت هم در عرش علی تر علی عالی مقام
 شبیه بر در بان چیدر میشود بر کثری
 مرتضی شیر خدام هم شمع بزم دین حق
 هست این از عایشه مروی عزیز تر بی
 شاه مروان نفس احمد مصطفی باشد بران
 شتر بزوان ضیفم بزوان بوده چه محب
 عایشه را دشت بد جنگ ازین است لکام

کشی امت را اگر چه ای علی تو ناخدا
 موطاقت بود روزی آنچنان زمین العبا
 هست چون منظر تقلید دامه اتقیا
 بست آن اشک عم شیر زریه با
 گل کند و باغ حیدر جانه خود را تبنا
 انتقال روح ممکن نه ز منم سیب
 کرد بر تو قطع بزوان جامه جو دو سخا
 گری تا عشق منطی از قضی نه ز بهر
 قرض احمد را علی کرده اگر تنها ادا
 روی انور حیدر کردار ادریده ستا
 دشت غیر فاطمه احمد و گرد و ختر کجا
 هست ناطق جبک آید نه بین تا انتها
 کرد و نوریت یاد او را تمام سیب
 بهر او آمد امیر المومنین شمس الفضا
 دشت چون فرحت نزول علیم انزوا کما
 پیشتر خرم بودی از صاحب خرم الانبیا
 مرکز حق حیدر کردار دین را با و شای
 دبار الهی شافع بوم انصامت سون سا
 جز علی نه داشت یارای سخن مصطفی
 بو گل گلزار عرفان سر و باغ اتقا
 بود بروش محمد مرتضی را اگر چه با
 موسی عمران ماز و چون بیست خود عصا
 عیسی بیخ دوش احمد شمس ایما از انصیا
 مرتضی اندر حال و فاطمه اندر ک
 دیگری رانه و در تقضیل غیب شقیبا
 خود کرد آن واحد دعوت آن خفا و جا
 دشت کاری نه چنان خرم نام دین از انصیا

احمدی

در معای پس حق حیدر را چه مبارک دم
 کجا بدان یوسف حیدر شده تالاج ظلم
 چون غدار فوق در اعجاز حیدر بر سج
 در اعدا قمار بر ختم الرسل چنان کاخت
 حاجت اهل جهان همیشه بر حاجت
 کرد حق مبرور نفس را از دعای شیرین
 در میانانی چو شد در عیار سلمان باسد
 سنگ تهریزت بر عرق نماند از غیب
 خانه تیره بیروی منجلی شد رسین کرد
 دشمنان را بیشتر باشد چو تقصد زید
 منشی عالم چو افشای جهان انا بگرو
 از پس احمد چه جن و انس چه عالم تمام
 از علی المرسته نفسی سوسب هر ضری بود
 از علی جانبر نخواهد شد عدد جود
 نیست از افتادگی غم در دم نوعی بدید
 چنان در هم تهریز بر احمد علی را از خیر کم
 فاطمه نیست بد شد عالم از شیرین
 دیده ام عالی رضیت مصطفی جانی رقم
 گفت پیغمبر ز امت میگزارم بعد خود
 سوی رد قبسه بعالم جز علی نه هیچکس
 مرد و گزشتانت امام عصر را ختم النبیین
 نیست منصوص من الله جز امام طهیت
 نوریزدان احمد و حیدر اگر سرودونی
 مرج جن و ملک سدوح جمهور امام
 بود غورا احمد را اکنون که خدا بالایی عرش
 زود رویم روضه شاه شهیدان از مشرق
 در غایت از او با حضرت سلیمان گرسید

در لغت کبریه آمد بنف منصف
 در زمین کربلا سب از ازان ناله و را
 هست بر اعجاز احمد قاور آن معجزنا
 کار احمد را نیاید هیچکس خیر منصف
 حیدر صدقه مقدم هست شاه کبریا
 چون نه بر حق علی کرده شهادت آن ادا
 حیدر صدقه بگردد از شیرینچه اشش را
 گشت سائل بر عذاب و انج چون آن عیبا
 چون علی نهان او فاطمه را یک روان
 تا کنون در کعبه گرد و عیب در روز عزا
 کرد از تمام مبارک بختن آن ابتدا
 مقتدی نوح بقول خدا آمد مقتدا
 چون بود فسوس از شهر و شش عالم و شا
 و او بعد مرگ مره را علی گرسید
 گر من خشکیده که را ای حیدر کبریا
 مصطفی شمس الضحی باشد علی بد را
 دار یک میوه بر بو طالب چه مشرم پارما
 سنگ بستی بر شکم گشتی چو غالب شهرما
 یک کلام آمد در کعبه عزت را با وی شما
 با حبیب حضرت بزوان بگوده اقتدا
 میکند ارشاد که آن مرد کافر مطلقا
 کو بود اثناعشر دیگر بعالم پیشوا
 هست خورشید درخشان مصطفی حیدر اسما
 جانشین احمد حیدر شمع زرم از تقوا
 با جناب فاطمه حیدر را بگوده گشتنا
 هست خضر عشق سوی نینوا گر در دنیا
 رفق مال را بنیاد باشد ز حق استرا

له ایچکریستان
 بنده روح

در این
 در این

علیه قال رسول صلوات
 من ات علیا یجوز له
 ان یتبعه فی الدنیا
 و الاخره

جان خود کردند در جنگ از آن خراج
باز خاتم نه سلیمان شدی هرگز نصیب
نار و جنت کز چون خلاق عالم پر عشق
بعد حضرت عیسی به ز سیری به چون انس
از احد مشتق بود احمد هم از اهل علی
گر شود نه اندران ذکر ایسر المومنین
خوبت دارم از آتش دوزخ بر روز با نرس
بعد من گردوداده غیر صادق خبر
جان خود بر بودی آن زمان سازم شاکر
بسته تمام المسلمین بودی بی اگر چه کسی
جز برای که مومنی کز انفس پاکش ببول
جانشین مصطفی برحق علی که آن نمود
تو فرموده عشام خیر را بید ریغ
داد از اید قاطعه را هر که از آن کافر شد
تا انما انا علی الا سیف الا ذوالنقدا
میرزا گویند مثل به گوئی با شنیدند
مرستند و فاطمه حسنین را اندر کشیدند
انقطاع گزیدی از آن گشتی حاضر بخت
در شدت قدرت بر آن نه دنیا به سلامت
دوسته ترا جبر که در ام باشد خیال
شاه زمان این طبعی چون شمشیر بود
عالمی بظلم بصفحه وارد امیه المومنین
بموجب بود حسنین نه سید جوان سیر شدت
دور پس با خدا خند از ظلم اعدای حسین
چون بود در خلل حسد نه تزیین جهان
انور بود سبط اندر چشم شیر خرد

خود را جعفر صدیقه در دیرا صدر جان
گر نزدی با سکه مر تفسه آن التماس
بهست تران ایمان اهل ایمان در بیم و حیا
چاره تن را اگر نیدی هر روز انان او
از مهر مشتق معاد بین سفیان و لالا
خوش نه در زم نشاط آمد مرا خود آن غنا
تکسیر که شک عرشه سازد مطلقا
دوازده از عمرت اطهار زمان بدرا
بهست این از حضرت بزوان در حاصلت مسأله
دیگری از مشرب بودی بنما نه اوردی
ساخته معوض تو را بر بوجو رب احق
بجزارت انبیان مستحق بر آرخا
شدر چون مشرک بان شیر خدایان
گر بود با لانه نذرها بهست و در شمشیر
بدر غمت ای روح این روح بایسن محمد سر
غیب را در دلمی باشد نه هر کس میرزا
بر همه زبان سید باوت ایضا در میان
ارور تخی را بگفتندی که ترمین میا
بجزرت از برده شود در جهان گشته مسأله
بمجموعه از سید ای تیره بودی با هم مسأله
بود این کلوزن ازای لغوت را که شکست
بهست کار که کند در آن راه اندر غنا
روشنی با بندید که گشتن باشت نبا
هر که در دین ختم نامر سلیمان کرد و فرا
یاقت چون در غل احمد مرخص نشود
رنگه گلزار ام گشته ترمین نه

من از مردم این غلاب
بیت از زور کفر
باعتدای اشد عشر
عظیمی با ایمانی توین
بشمیر شاه ان نما
ایضا در اسجدی قاعه
عظیمی روحی تقدیر
از حیرت جلاله
مستاسم القیسم این
در شان جناب ابراهیم
کسی از نفس مومل
بیت از زور کفر
باعتدای اشد عشر
عظیمی با ایمانی توین
بشمیر شاه ان نما
ایضا در اسجدی قاعه
عظیمی روحی تقدیر
از حیرت جلاله
مستاسم القیسم این
در شان جناب ابراهیم
کسی از نفس مومل

حسن مازون پس بوسه نگاه من کرد
 باز در در بند بنامیدم از ناسید حق
 چون دعای او پس بزوان کبروی استجا
 جز نام اثنا عشر غیری را گسیر بود
 گر کند تقدیر سید دیگری را بر علی
 اکثری اهدای حیدر را خدا کرده عجب
 دشمنان مرتضی را چه بود حاصل از ایشان
 تا تم پاک چنین کرده رقم پیمان کنند
 همچو من لا علم یوم تقلید حافظ میکنند
 چه حقیقت کیسای دارو بر نوح قبول
 کیست در عالم که نه محتاج حیدر آن بود
 خوش نه چون بر تفضل خودید اشتهاد شد
 می نویسند قطب الاقطاب را اعدا سے علی
 چون شود کاسید نه بر بیخ ماه چارده
 قلب مومن را از ان عرش خدا گشتا بنی
 خود از لطف مرتضی دارد اذان گروید
 توبه آدم را لطیف مرتضی گشته قبول
 هست بر بر بندة فضل خدای زود آن
 هست مروج تو حسال مهات جهان
 فاطمه در شرا زیزدان چو کردو استغیث
 آستان مرتضی را داد و بزوان آن طرف
 زان بخت فریج از گروان نشد جا بگر
 از معاویه چو کرده صلح حسن ابن علی
 هست مروی چون ظهور مهدی وی شود
 این قصیده را بگردم نام مقصود نیست
 هرگز هر اگر به بخشش است احمد شده

بوسه دادی زان محمد بر گلوسه دلیر با
 شد اگر سوی بخت رهبر را بخت رسا
 زان سبب نام حسن ابن علی شد مجتبا
 بعد احمد مصطفی هست ادرا ما لیریا
 بهره اورا نه از سادات گشته آن نسا
 هر چه میخواندند حق میکردنیا غیا
 گر بودند پاس یه مطلقا با عتقا
 دیده بزود تو از فرام مردمان را درو با
 نیست بی تا بیک حیدر دانند این اهل کا
 کوه را فرمودی از فیض نگه حیدر طلا
 از علی المرتضی دارند گر چشم اغنیا
 بود از جان جهان با درا چرا عجا مطلقا
 هر کجا از رو برو حیدر بفرمود اتفاقا
 در فراق حیدر صفدر اگر دارو اسما
 چون ولای مرتضی بزوان درو کرد مثلا
 شکایت مشک چین مشک ضمن مشک خطا
 قبله حاجات چون اورا ندانند هضیا
 سوی دیگر نه سوای مرتضی دارو هوا
 از زمانه دار نه سرور نه ذول را ما وحا
 هست مروی در قیامت تسک گرو دیا
 قیصر و خاقان بران باشند تا کم جیبیا
 هم بزوی را به بخت از دی که سودای حرا
 بود خود از مصلحت خالی نه آن کار حیا
 احسن رو با مردمان روح الامین بدین صفا
 من قرا مع العلی المرتضی اعلم نجا
 خامان بختین را نیست از روزخ نشا

صاحب رقیب ۱۲ تاریخ ابر ۱۲۰۳

۱۲۰۳

۱۲۰۳

۱۲۰۳

چوین طفیل من ترقی جسته خلیل از بند نیام
 بودی لافق ظالم حق علی اهل اگر
 پیش تو خواند قصیده در حید مباح تو
 شوق زانگشت نبی شد بر فلک گریه گم
 کرده اندر او پونس داده او را نجات
 حیرت از وقت شهادت نزد عم آل رسول
 چه حضرت سید از او روح نبی آید خورش
 به شهادت در بهمان سازد چه بر صلیوة
 ترقی اعلی با شرف زان پس ختم الرسل
 در حیدت آید زان توانی سر سبط نبی
 چون ز عالم کیر نعمت نماند علی کردی خوف
 شوق را پا کرده شدیدی نکت ایبری شتاب

چوین لطف بر حید و در میزان بسیار بود
 کرد آتش را با بیداریم زردان انطفا
 عزال اندر از برات احمد بفرمودی حیا
 جام کوشید و وصله از تو بنخواست ساقیا
 کرد از حکم تو رجعت بر فلک حیدر و کا
 کرد چون در بطن با بر باد ای حید ترا
 هست مروی کردی بر لبان نبی آید نکتا
 هر که از انقوت نماند پس بر به بند شتاب
 خرد حیدرین بر زانی پیدا که شد دیگر کذا
 همچو در شهر به نکتاتین یافت جامی تقفا
 بود ترا صواب کونت هر چون عجب آن با حرا
 در شان ترقی با ایت نباشد تقضا
 اندرین نکتا ای بیاید با شوق التوا

مری چون گو گو کمان عمارت با شد بیام
 هست آن بر سر وقامت مرقضی گریه بیام



بفت بند بقابلہ بفت بند نما حسن کاشی رحمہ اللہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

عرشِ دوش مصطفیٰ را در جرم بالائین
 عیسیٰ حیج ولایت از خدا پر دم قرین
 بو گل گلزار ایمان نیز سر و باغ دین
 آیت رحمت جو احمدیم شفیع المذنبین
 جان نشین مصطفیٰ اعظم امیر المؤمنین
 دست حق بشیر خدا نفس امام المرسلین
 واقف شر محمد ہسم امام اولین
 جانب دو قبلہ ساجد جد زین العابدین
 عرض ای سلطان دین از تو جمیع ارذین
 فاطمہ را منعقد فرمود بر عرش برین
 بودی پیدا آن زمان کہ بود آدم ما و طہین
 سخن اقرب آیہ در قرآن شاہد بر زمین

السلام ای آسمان طلت تشریح مبین
 موسیٰ طور است سرور پر دو جهان
 روغن قندیل کعبہ رونق بیت اکرام
 نوح طوفان قمارت کشتی امن ایمان
 بانی شرع محمد قائل اہل ضلال
 خانہ زاد یزدان خویش باو شاہ مرسلان
 بازوی ختم رسالت ناصر دین خدا
 سابق الاسلام مغز آید والسا بقولک
 پرچہ خیر و شر شود بر ارض و دوشٹ ظلام
 قاضی الحاجات مثل آدم و حوا بنو
 از حدیث مصطفیٰ شاہا شدہ ظاہر
 از رنگ جان تو میا شد قرین تر خدا

مہربان نہ بر تو چون فاکم رسول اللہ بود
 گروم و لطم تو در عالم رسول اللہ بود

سوی صحرائی نیست چو کوزہ و درج بود
 بودند ہم رہب خدای خود را
 کردہ اعتبار از تو بود و در کتب
 کہ از تو در عالم رسول اللہ بود

طائر جان ای خداوند شد گریستن نفس
 از روایات صحیحہ ظاہر اقرون از علی
 کہ در بنیانی علی اورا خدای دو جهان
 برسد از مریخ احدی این سوچہ نجبین

هست این همه کار در حق منست
بودی پرده نام بندگان بر لب پاک علی
و او سلیمان را بائی از اسد شیر خدا
بر شستی نه بمصومین شاید تا کنون
عاشیران و غار چون بود زان ترغی
جز در پاک علی ما را نه بنما سے خدا
چون بود خوشی در متن اینقدر نه بر فلک
مشرق و مغرب بود و گام فرس ترا

گشت از زکریا خا فلن نه حیدر کنفیس
برز با نش زفته هر گم ای علی لریا در صا
سوزان حسرت هر دو دست میشکند نفس
پای در غزوات هم از نه هون نهادی پس
هست اینجای و نش حیدر او و یکدی می پس
هست از نور رخ مولا اگر چه مقتبس
گر علی در عرصه گیتی همی تا زو فرس

نمیت مثل حیدر صفدر سبیل کردگار
اسطه منی انامنه گفته بار بار

عرش را چون در خور پیت ز داور پیت
قرب با نزدیکان نهاده داری از احمد گر
زان تر لیا مورد کرد و ز جهان تبلیغ برات
تا قضا کرد و نماز تو نه رجعت کرد چون
پای تو برورش احمد پای او بالا ای عرش
از منی دختر اگر شمع از خدا سے زو اینست
کرد بر ازواج خود احمد طلاق تو بیاح
نفس بر مضرات یزدان چون شها بفر و خت
کرد و الینم از نازل خدا در شان تو
بر خلافت کسبک تو بعد ختم الانبیا
گشت اشدا علی الکفار خود یزدان ترا
چون رسد عرفی نه بعد مرگ نزد تو شها

زان تو خود معراج بر دوش پیر یافته
مصطفی بیرون پرده جا تو اندر یافته
با حبیب خود ترا یزدان جو همسر یافته
حکم تو بر جریخ چارم شاه خاور یافته
رتبه معراج زان اسطه تو حیدر یافته
آبرو از احمد یزدان برابر یافته
اختیاری بین نه بهترین جو دیگر یافته
زان بی آرام از احمد کسب یافته
بر خلات و شمنانت را جو اکثر یافته
وال عشاق تو در آیه کمر یافته
کافر افکن چون ترا در جنگ خیر یافته
گر طفیل عشق تو بر مبر مقدر یافته

هست ای مختار از جبرئیل تو این کج
باشی تو در بند مولای تو در ملک عرب

ای خلیل کعبه ایمان بیان مصطفی
نیکو گویی ترا گوید جو ختم المرسلین
لبه رانه از شیر ما در ساختی بر گز تو ترا

بانی اسلام بنیاد مکان مصطفی
کفر دانم فرق دانستن میان مصطفی
نوش فرمودی نه تا آید و امان مصطفی

باز

<p>بایست عهد خونی اول از جوان دست خرد با سین باطن از زبان آمدی پو صف توئی و نگاروان هست احوال کن به نزد عاشقان هست بر طرفین ثابت از میان نیز اعظم تویی بر آسمان یازده شبلی نو اندر خاندان گشته چون بر عرش بزوان جز تو چون بود ندیدگر از دوان</p>	<p>چون بگردد دست جوان گشت که در تو جفا کل اشیا چون خود شما سوزی گشته نه خایه روز و شب گوید هستی و آمد تو و احمد و دیگر بنید کسی در آری آن نسبت از هر چه درون از کیم در آنگنان خراج حب تو بند سویت ندا پیشوای دین از صلب تو نسبت گشته شما سوزی بر عرش بنور سوزی بر عرش در بخوانت چو دیگر را عدد و قائم گشته</p>
--	--

ناله کلان می آید
 فی ادم حسین

کن ز چشم لطف ستا یک نظر تو سوی من
 تا در حرکت کشاید خود خدا بودی من

<p>دوش احمد زیر پایت یا امیرالمومنین دای مسائل را چو خاتم در کعبه از مصطفی چه بود ما تم را قدری در شما پیشت اگر رتبه محمود حاصل با ایاز اید بران در شما اگر کم تھا گوید چو در آن خدا نفسی بخوبت و خط شما بجز برای بنی حضرت بزوان ترا داد آن شرف که آید کردی در برابر می که از حضرت بزوان دعا گشته در باب خلافت ترا همان کجی نزول گنج قارون را گدایان چه آید در ضلالت از ذوق تو نهایت آید شتار تنگ حضرت بزوان چمن انس در غم غدیر</p>	<p>اعلی تر از عرش جاوید یا امیرالمومنین کرد خود بزوان نهایت یا امیرالمومنین طسا هر از قرآن نهایت یا امیرالمومنین گرفتند طلق نهایت یا امیرالمومنین زمان به مقصودی سوابت یا امیرالمومنین کرد زمان بر صفت خدایت یا امیرالمومنین قیصر و خاقان گدایت یا امیرالمومنین کرد و نهایت حق دعابت یا امیرالمومنین خاص و در دولت سرایت یا امیرالمومنین گریختی ساز و عطایت یا امیرالمومنین خواهد از بزوان نهایت یا امیرالمومنین مستحکم کرده ولایت یا امیرالمومنین</p>
--	---

کمال قال الله و من شئری
 نفس ابغیا و مضان بهر

کرد بزوان زمان شیر خفت و کار ترا
 بود جز کار خدا و دیگر نه جوان کار ترا

<p>ای تمام مع توان نه که شایان است است زبان توجیه پیدا ای زبان کبریا</p>	<p>که آنکه در قرآن خود بزوان تا توان سما مطایع رنگین که توان شایان در لوان سما</p>
---	---

چه حدیث مصطفی را در روز وصفت اگر
 دره النج شهنشایان عالم میشود
 چه بحسن تو رسیدی و گفت اگر ای شاه حسن
 بر دلت از کالسه خورشید شد ظاهر مرا
 ز درنگ آید نظر خورشید چون ز بر فلک
 پیش قصر تو چه رتبه قصه قیصر را بود
 چون ترا گویم ز فخر حضرت آصف شها
 بر فروشی نفس را چون تونه بر مرغی می
 از چراغ طور روشن چون نه خاندات بود
 ده ز خوان خود نصیبم ای شهر کون و مکان

در کتاب القدره صد آیه در شان شماست
 گویری نمایان آن شاه که از کان شماست
 یوسف مصری بصرت از غلامان شماست
 کاسمان هم بر دلت از یک گدایان شماست
 گرچه آن خجالت زده اندوی تباران شماست
 طائر سدره اگر چه مرغ ایوان شماست
 حضرت خیم الرسالت گر سلیمان شماست
 حضرت عتاق عالم گر چه جانان شماست
 گرچه همچون نامه شمع شبستان شماست
 گر نه مختار شاه با فضل خوان شماست

با تو باید فکر در درمندان داشت
 چند ای عیسی مرا بیار جوان شستن

ای پسران طور ایمان این عالم را امام
 سر و چشم این پیش مرسی طور گبر
 کیست مثلت در جهان ای عینک عین البقین
 باب شهر علم احمد اوستاد چیر سیل
 هم بر او هم وزیر مصطفی هستی شما
 یوسف مصری عالم و موسی طور جلال
 گوهر دریای عظمت لعل کان کرمیت
 ابلق ایام را بعد امام المرسلین
 آیه ایوم اکملت لکم دینکم شد
 هم سخاوت هم شجاعت ای ابر الکریمین
 مطلع دیوان عالم مقطع شعرا حق
 نیست هیچ تو شما کار بشر گرچه خدا

آفتاب آسمان دین بس خیر انام
 عیسی مسیح اهل دانش خسرو عالم بقا
 خواب گیت فرخ اوج قدرت بیت اکرام
 عالم هر یک یونان هم قاضی بانو حمام
 نسبت لارون بداری یابی تو لا کلام
 به سپهر اقصیام و قمر اوج احترام
 خسرو ملک ولایت نور رب ذوالکرام
 داد شما با حضرت داد او در رو سبقت زمام
 کرد احمد با تو چون کار رسالت را تمام
 کرد به تو حضرت خلاق عالم اقصیام
 عالم علم لدنی شافع روز قیام
 در کلام خود ترا سراج شام و اسلام

چون شدی برو دوش ختم المرسلین بوجا کزین
 رفعت خود دور از یادت نمود عرش برین



مصنف مکتاب ہندو اولاد ستا ہندو مت میں سے ہیں اور ان کا نام محمد تقی علیہ السلام ہے۔
 اور ہندو میں مورت اور آٹے کے سید عبد القہر تھے۔ آٹے کے بیٹے سید زید جو سید صاحب کے
 رشتے میں بھانجے اور داماد ہیں اور ان کی اولاد تمام ہندوستان میں منتشر ہوئی اور کثرت
 سے ہوئی اور مولد مصنف کا موضع مصطفیٰ آباد عرب بڑا گائون ہے کہ قریب اسی کے
 موضع سے ہزار نامہال مصنف کا ہے اور سادات دونوں موضع کے ایک جدی اور
 دونوں موضع ضلع فیض آباد پر گئے منگلوسی میں واقع ہیں اور بالفعل مصنف بقضائے
 آب و فواید شہر اور دھرم پورہ اپنی سسرال میں بود و باش رکھتے ہیں اور
 سسرال واسطے سید علاؤ الدین ماہر و جعفری و صالحی خراسانی کی اولاد سے ہیں
 اور مصنف اپنی والدہ کے ناموں جناب شیخ محمد نعیم صاحب مرحوم و منقر سے پہلے
 تلمذ رکھتے تھے جنکی تاریخ نجات یہ ہے :

تاریخ

<p>تبدول منعم درین ماتم وہ ہم شد سبک زین باغ چون بوی سیم خاص در تاریخ امثالش عدیم الکریم ابن الکریم ابن الکریم شد نعیم الحق سبحانست النعیم</p>	<p>رفت زین دنیا ی فانی چون نعیم بود در باغ سخن خوش سبب داشت در تنظیم آن طبع فصیح من جو گویم وصف ذوت پاک او سال تاریخش فلک گفتار نامی</p>
<p>احباب آستے چھوٹے بھالی جناب شیخ محمد منعم صاحب سے تلمذ رکھتے ہیں اور وہ خاندانی شاعر ہوتے چلے آتے ہیں جنہاں آٹے کے بعد امجد جناب شیخ غلام شہر صاحب متخلص بدشتار ایشی شتوی احسن جو ہر بین بطور مناجات کے خدا سے شکر یہ عرض کر رہے ہیں</p>	
<p>سل پاکم از جلال الدین روم</p>	<p>دستہا کرد ہی بہ دریا سے علوم</p>

قطعه تاریخ وفات میرزا علی صاحب مرحوم از مختار از مختار

پند ز خون کوهی که سرم کی	پند ز خون کوهی که سرم کی
گفت بافت ز کوهی که سرم کی	گفت بافت ز کوهی که سرم کی

قطعه تاریخ وفات میان مرحوم از مختار	
میان تلخ کرده حیات و کرم	شکسته سخن جان شیرین پرده
لطافت ملک گفت سال وفاتش	بگو ایسه بابا بنی بخش مرده

قطعه تاریخ ولادت بر خود رسیدتار حسین عرونی صلیکوه نقوی
خلف مختار از مختار

شکر آن ملک خدای کریم	کر کرم مجیدش دلم خوشی است
روز چارم و اولین صفر	روز مولود این معصومی است
شد چو این مبرون ز بیج محل	گفت بافت ز بیج مبرون محلی است

قطعه تاریخ ولادت بر خود رسیدتار حسین عرونی صلیکوه نقوی
خلف مختار از مختار

چو مختار خون ماه ز قید کوه	تولد چو امیر سپهر
لکھی از سر پودش تاریخ سال	به صورت ماه انور سپهر

رباعی نثار در جواب صاحب

عرق خون بیرون که نعل کرده کوهی که سرم کی	عرق خون بیرون که نعل کرده کوهی که سرم کی
قطره نیسان که در طبع من خورد	در شد اما اشک شکر عاقبت زاری نشد

رباعی شریف خلف مختار

این دلی که زود آمد شاد و از دلی زاری نشد	قائل ما و لبری شد لیک دل داری نشد
بد کمال کاست از شک بیمین ما برود	شد لال اما چه حاصل ابرویاری نشد

رباعی شریف خلف مختار

کار من آخر شده آرزوی من کاری نشد	مشت خاک من بخار کوهی که سرم کی نشد
مناجات من بگو بر ناله آرزوی من نشد	شک شد اما چه حاصل عاقبت زاری نشد

رباعی شریف خلف مختار

عرق خون بیرون که نعل کرده کوهی که سرم کی	عرق خون بیرون که نعل کرده کوهی که سرم کی
قطره نیسان که در طبع من خورد	در شد اما اشک شکر عاقبت زاری نشد

رباعی شریف خلف مختار